

بررسی ترجمه پذیری دو حرف زائد «باء» و «من» در ترجمه‌های قرآنی

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۲۳

انسیه خزعلی؛ دانشیار دانشگاه الزهراء سلام الله علیها
مینا جیگاره؛ استاد یار دانشگاه الزهراء سلام الله علیها
زهرا صادقی؛ کارشناسی ارشد دانشگاه الزهراء سلام الله علیها

چکیده

ترجمه به عنوان تلاش و فعالیتی هدفمند جهت رفع موانع زبانی و فرهنگی و زمینه‌ای برای برقراری و گسترش روابط در سطوح مختلف از دیرباز مورد توجه بشر قرار گرفته است. ترجمه کتاب مقدس قرآن که ضمن پیام رسانی تربیتی، حامل افکار اعتقادی و اجتماعی و دستورات فقهی و عملی است، اهمیت فوق العاده‌ای دارد. یکی از اموری که در ترجمه صحیح قرآن تاثیر گذار است، عنایت به حروف جر است. این جستار در پی آن است که نقش حروف زائد را علاوه بر آثار لفظی در محتوی و آثار حکمی و دلالی آن جستجو نماید. در این نوشتار برای محدود کردن دامنه پژوهش دو حرف «باء» و «من» از میان حروف جر انتخاب شده است و برای اینکه این حروف با مفاهیم قرآنی مورد نظر تطبیق داده شود به تفاسیر مراجعه شده و سپس معانی مستفاد از تفاسیر با ترجمه‌ها تطبیق داده شده است. برای این امر ترجمه‌هایی انتخاب شد که از جهات ادبی، دلالی، فلسفی و روایی جامع باشد تا استقراء از عمومیت افزون بهره‌مند گردد. همچنین نمونه‌های آماری در خصوص دو حرف «باء» و «من» و معانی زائد و اصلی آن مقایسه شده است و نیز با توجه به این آمارها، نسبت هماهنگی ترجمه‌ها با تفاسیر و میزان انعکاس مسائل دلالی و بلاغی قرآن در ترجمه‌ها پرداخته شده است. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی به این نتیجه دست یافته است که برخی از ترجمه‌ها در انتقال مفاهیم قرآنی توانایی بیشتری دارند و میزان هماهنگی آنها با تفاسیر که منبع اصلی ترجمه‌ها به شمار می‌روند، بیشتر است.

کلید واژه‌ها: حروف زائد، تفسیر، ترجمه، دلالت، حروف زائد «باء» و «من».

این مقاله به بررسی همطرازی حروف زائد (باء) و (من) در ترجمه‌های فارسی پرداخته انعکاس آراء تفسیری در خصوص حروف زائد (باء) و (من) را در ترجمه‌های فارسی مورد عنایت قرار می‌دهد. اهمیت این مساله به رواج ترجمه در عصر جدید که از ویژگی‌های روزگار ما به شمار می‌آید بر می‌گردد. در دهه‌های اخیر، ترجمه قرآن و رویکردهای منتقدانه به آن با گسترش سریع و وسیعی رو به رو شده است؛ ولی آنچه این حرکت مبارک را به چالش کشیده، مبهم بودن نوع و روش ترجمه و یکسان نبودن زبان علمی ناقد و مترجم است. لذا ضروری است که با رویکرد منتقدانه نسبت به ترجمه‌های فارسی، رویکرد علمی و دقیق و نزدیکتر به متن اصلی ارائه گردد.

مسأله حروف زائد در قرآن تفکر علمای قدیم و جدید جایگاه مهمی دارد و همواره مناقشاتی را در میان آنان در پی داشته است. از اقوال این علماء بر می‌آید که در قرآن حرف زائدی که فایده‌ای در بر نداشته باشد وجود ندارد چرا که هیچ حرفی در قرآن نیست مگر اینکه فایده و ارزشی دارد. برخی از این مناقشات به دلیل عدم درک صحیح حروف زائد و هدف کاربردی آن و عدم توجه به اشارات بلاغی آن است علاوه بر اثر این الفاظ که غیر قابل انکار است و اگر یکی از این حروف را در قرآن حذف کنیم باعث برهم خوردن آهنگ و سجع قرآنی و در نتیجه از بین رفتن تاثیر موسیقایی و اعجازگر آن می‌شود. در حالیکه قرآن چه در اسلوب و چه در لغت و محتوی خالی از هر گونه حشو و ضعفی است. قرآن شیوه‌های متفاوتی برای بیان اهداف و موضوعات به کار می‌گیرد و در عین تنوع شیوه‌ها از ارتباط و پیوستگی بی نظیری برخوردار است. یکی از اسالیب به کار بردن حروف زائد در بیان معنا و تاکید مفهوم جمله است. سخن از زیادت و حرف زائد در قرآن از شان بلاغی قرآن می‌کاهد؛ زیرا زیادت بدون فائده دور از بلاغت و فصاحت است و این امر از کتابی که جامع تمام نکات بلاغی و فصاحت است بعید به نظر می‌رسد. برخی وارد شدن این حروف را در قرآن به منظور تاکید معنای جمله می‌دانند و برخی دیگر عقیده دارند که به این

حروف زائد می‌گویند؛ زیرا دارای اثر خاص معنایی نیست اگرچه اثر لفظی آن مشهود است و اصل معنا به واسطه آن تغییر نمی‌کند، بلکه تنها تأکیدی بر معنای جمله می‌افزاید.

دو حرف (باء) و (من) در بسیاری از آیات قرآن وارد شده است و به علت استفاده فراوان این حروف در قرآن و کمی منابعی که به ترجمه و کاربرد این حروف بپردازد، این پژوهش قصد دارد به جایگاه این حروف با بررسی تفاسیر مجمع البیان طبرسی (اجتهادی)، الکشاف زمخشری (ادبی)، التحریر و التنویر ابن عاشور (تحلیلی-ادبی)، المیزان طباطبایی (اجتهادی) و مفاتیح الغیب رازی (کلامی-اجتهادی) و ترجمه‌های متداول فارسی قرآن همچون خرمشاهی، مکارم، اشرفی، فیض الاسلام و آیتی بپردازد. تفاسیر منتخب، دارای ویژگی‌های تحلیلی، ادبی و اجتهادی هستند. در انتخاب ترجمه‌ها به جنبه‌های مختلف مانند ادبی بودن، داشتن رویکردهای روایی یا فلسفی توجه شده است. همچنین سعی شده ترجمه‌هایی انتخاب شود که دارای ویژگی تحت اللفظی بودن و یا تحلیلی بودن توجه شود تا تحلیل بهتر در خصوص ترجمه حروف و تطبیق آنها با تفاسیر صورت گیرد.

این مقاله به شیوه توصیفی-تحلیلی سعی دارد ابتدا به استخراج آراء مفسران در خصوص باء و من بپردازد و سپس انعکاس دیدگاه‌ها را در ترجمه‌های منتخب بررسی نماید و میزان انعکاس آنها را در ترجمه‌ها نشان دهد. همچنین معانی خاص دلالی این حروف را نیز از منظر زبان شناسی بررسی می‌کند.

پیشینه پژوهش

در حد استقرای پژوهشگر تاکنون کتاب و یا مقاله‌ای در زمینه ترجمه حروف زائد در قرآن و تطبیق آن با آرای مفسران نگاشته نشده است و پژوهشی که به دنبال بیان میزان انعکاس فهم تفسیری و معانی دلالی حروف زائد در ترجمه‌ها باشد ملاحظه نشده است این که این حروف در قرآن به چه معناست و چه کاربردی دارد، مورد اختلاف است و انعکاس آن در ترجمه کمتر مورد

دقت قرار گرفته است. پژوهشگر به مقاله یا کتاب مستقلی در خصوص انعکاس دیدگاه مفسران در خصوص حروف زائد (باء) و (من) در ترجمه‌های فارسی، دست نیافته است.

حروف زائد و زبان عربی

حروف در زبان عربی از حیث دلالت به دو نوع تقسیم می‌گردد: حروف مبانی و حروف معانی. حروف مبانی همان حروف هجایی هستند؛ یعنی اصواتی که کلمه از آن تشکیل می‌گردد و این اصوات در ذات خود به معنای خاصی دلالت نمی‌کنند، بلکه اختلاف آنها در کلمات نوعی اختلاف در معنا و دلالت را ایجاد می‌کند و حروف معانی حروفی هستند که دارای معنا باشند اگرچه معنای آنها استقلاللی نباشد.^۱

این حروف یکی از اقسام کلمه به شمار می‌روند. اسم بر ذات و فعل بر معنا دلالت می‌کند و حرف رابط بین ذات و معنی است و کلمه ایست که به خودی خود و به طور مستقل دلالت بر معنایی نمی‌کند، بلکه معنایش در ضمن کلمات دیگر تحقق پیدا می‌کند. حرف، حرف نامیده می‌شود؛ زیرا حد میان اسم و فعل و رابط بین آن است.^۲

از میان این حروف، حروف جر جایگاه ویژه‌ای دارد که در میان آنها حروف زائد بحث برانگیز و از حیث دلالتی و معنایی مورد مناقشه علمای نحو و زبان شناسی است.

حروف زائد حروفی هستند که از نظر اعرابی بر کلمه ما بعدشان تاثیر دارند؛ ولی در واقع کلمه‌ای زائد به حساب می‌آید که در صنعت نحوی بر ما قبل خود تاثیری نداشته و در محل مابعدش نیز بی تاثیر باشد و بتوان این زائد را بدون اینکه خللی در اصل ترکیب ایجاد شود ساقط کرد، مانند آیه شریفه ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (نساء: ۷۹) که باء در اینجا زائد است، یعنی زیادت کننده معنای تاکید که در ظاهر کلمه الله فاعل است تاثیر گذاشته و آن را مجرور می‌کند در حالی که در محل آن که رفع است تاثیری ندارد. گاهی اوقات به آن لغو نیز اطلاق می‌گردد^۳ و از نظر معنی، دیدگاه-های گوناگونی در مورد آنها وجود دارد. برخی آنها را فاقد معنی، برخی دارای معنای تاکیدی و برخی دیگر قائل به تعبیر دلالتی از این حروف هستند.

تکیه اصلی این مقاله بر دو حرف (باء) و (من) خواهد بود که معانی مختلفی را برای آن ذکر نموده -
اند از جمله:

«باء» دارای معنای فراوانی که عبارت است از: الصاق، تبعیضیه، تعدیه، ظرفیت، مصاحبه، بدلیت و
تاکیدی ...

همچنان که «من» نیز دارای معانی گوناگونی مانند: ابتدائیت، تبعیضیه، بیانیه، بدلیت، سببیت و
تاکیدی و ... است.

۱۱۹

حسنا

محمل‌های دلالی حروف جر زائد

با وجود اینکه برخی از جهت معنی برای این حروف نقشی قائل نمی‌شوند؛ ولی می‌توان از این
حروف یکی از معانی اصلی را استشمام کرد و یا تضمین برخی از افعال متعدی به حرف جر را در
آنها یافت. این پژوهش با احصاء کامل حروف جر زائد «من» و «باء» در قرآن کریم، بیست مورد
از مهمترین موارد اختلافی میان نحویان و مفسران را مورد بررسی قرار داده و انعکاس آن را در
ترجمه‌ها مورد مذاقه قرار داده است و با توجه به عدم گنجایش این مقال به نمونه‌هایی از آن
اشاره شده است و سپس به تحلیل آنها پرداخته تا مشخص شود این حروف با وجود زائد بودنشان
چه معانی را در بر دارند و دیدگاه مفسران چگونه در ترجمه‌ها انعکاس یافته است.

محمل‌های دلالی حرف جر باء.

از حروف زائد کثیر الاستعمال در قرآن کریم حرف جر «باء» که در مواضع متعددی به صورت
زائد آمده، یعنی نحویان معتقدند حذف آن خدشه‌ای به معنای کلام وارد نمی‌کند و با همین نگاه
برخی از ترجمه‌ها به سرعت از آن عبور کرده‌اند در حالی که در مثال‌های زیر نقش دلالی آن
مورد بررسی قرار گرفته و عدم توجه به جایگاه آن در ترجمه‌ها نوعی خدشه به سلامت آن
محسوب می‌گردد.

۱. ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾
(بقره: ۱۹۵).

این باء را تنی چند از مفسران زائد و صرفاً برای تأکید در نظر گرفته‌اند.^۴ (نمودار شماره ۱)
صاحب معنی نیز این باء را زائده می‌داند و نقل می‌کند که «تلقوا» معنای «تفضوا» (آماده شدن برای کاری) را در تضمین دارد و معنای «بهم» (آهنگ چیزی را کردن) و «یرجوا» را قصد کرده است و از سهیلی نقل می‌کند که مراد (لا تلقوا انفسکم الی التهلکة بایدیکم) است و مفعول به حذف شده و باء برای آلیت است و یا مراد (بسبب ایدیکم) است که با را در اینجا سببیه گرفته‌اند.^۵

«زجاجی» در کتاب «اعراب القرآن» می‌گوید اگر باء را زائده در نظر بگیریم در این صورت تقدیر این آیه این چنین خواهد بود: (لا تلقوا ایدیکم) که در این صورت منظور از ایدی نفوس خواهد بود؛ اما اگر تقدیر این آیه را اینگونه در نظر بگیریم: (لا تلقوا انفسکم بایدیکم) که در این صورت باء به معنای آلیت و فعل (القی) متعدی خواهد بود.^۶

از دلایل و نظرات ارائه شده بر می‌آید که باء در این آیه سببیه باشد؛ زیرا همواره دست وسیله‌ای برای انجام کار است حتی به صورت مجازی، مثلاً زمانی که می‌گوییم فلانی به دست خویش خود را بدبخت کرد در واقع دست را وسیله‌ای برای بدبختی شخص به حساب آورده‌ایم. این آیه نیز در صدد بیان این نکته است که با دست خویش، یعنی به وسیله خود، خود را به هلاکت نیندازید.

اگرچه برخی معنای باء را زائد دانسته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد می‌توان معنای حروف اصلی را نیز از آن استشمام کرد و معنای مستفاد از آیه سببیت باشد. این آیه در تراجم بدین گونه آمده است.
خرمشاهی: و در راه خدا هزینه کنید و خودتان را به دستان خویش به کام هلاکت نیندازید و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

آیت الله مکارم: و در راه خدا، انفاق کنید! و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۱۲۰
حسنا
سال ششم، شماره بیست و دو، پاییز ۱۳۹۳

اشرفی: و انفاق کنید در راه خدا و میندازید خود را به دستهای خود به هلاکت و نیکویی کنید به درستی که خدا دوست دارد نیکوکاران را.

فیض الاسلام: و (چون جهاد و بیکار با دشمنان جز با صرف مال و دارایی انجام نگیرد از این رو خداوند سبحان پس از اینکه کارزار در راه حق را واجب گردانید دنبال آن انفاق و بخشیدن اموال را بیان نموده می‌فرماید: ای مسلمانان در راه خدا (کارزار با دشمنان دین از اموال و دارایی‌هاتان) انفاق کنید و ببخشید و به دست‌هاتان خود را به تهلکه و نابودی نیندازید (از صرف مال و دارایی برای جهاد در راه خدا دریغ ننمائید که دشمنان نیرومند و دلیر گشته و شما را ضعیف و پست می‌نمایند) و نیکویی کنید (به مستمندان و جنگجویان کمک نمائید، یا کردار و خواهی‌تان را نیکو گردانید، یا در صرف مال اقتصاد و میانه‌روی را از دست ندهید) که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد (از رحمت خود بهره‌مند می‌گرداند).

آیتی: در راه خدا انفاق کنید و خویشان را به دست خویش به هلاکت میندازید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

همه مترجمان به جنبه دلالی این حروف توجه داشته‌اند و هیچ یک از آنان معنی زائده برای آن در نظر نگرفته‌اند، بلکه همگی مفعول محذوفی را در جمله دیده‌اند که سبب انجام فعل بر آن مفعول در باء (بایدیکم) تجلی یافته است. (نمودار شماره ۳)

۲. ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (نساء: ۱۶۶)
ابن عاشور معتقد است این باء زائده و برای تاکید و اصل آن (کفی الله شهيداً) است و یا اینکه کفی معنای (اقتنعوا) را در تضمین دارد و در این صورت باء برای تعدیه باشد.^۷ (نمودار شماره ۱)
صاحب کتاب مفاتیح الغیب عقیده دارد که همه بیهایی که با کفی می‌آیند زائد هستند.^۸ (نمودار شماره ۱)

باء وارد شده بر کفی در این آیه دلالت بر این دارد که گواهی خداوند کافی و بس است و این باء تقویت کننده معنی کفایت است. یعنی به گواهی خداوند قانع و راضی باشید که گواهی خداوند فوق

هر امر دیگری است و با گواهی خداوند، دیگر نیاز به گواهی کس دیگر نخواهید داشت؛ و «باء» دلالت بر اتصال و مباشرت کفایت الهی دارد.

خرمشاهی: آری خداوند به [صحت] آنچه بر تو نازل کرده است، شهادت می‌دهد، آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان نیز شهادت می‌دهند و خداوند گواهی را کافی است.

مکارم: ولی خداوند گواهی می‌دهد به آنچه بر تو نازل کرده که از روی علمش نازل کرده است و فرشتگان (نیز) گواهی می‌دهند هر چند گواهی خدا کافی است.

اشرفی: لیکن خدا گواهی می‌دهد به آنچه فرو فرستاد به تو فرستادش بدانش خود و فرشتگان گواهی می‌دهند و کافیهست خدا به گواهی.

فیض الاسلام: (گفته‌اند: پس از نزول ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ «ما بسوی تو وحی فرستادیم» گروهی از یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، آن حضرت به ایشان فرمود: من می‌دانم که شما می‌دانید من رسول و فرستاده خدایم، گفتند: ما آن را نمی‌دانیم و به آن گواهی نمی‌دهیم، آن گاه خدای تعالی این آیه فرستاد: ای پیغمبر اگر یهود به نبوت و پیغمبری تو گواهی ندادند) لیکن خدا گواهی می‌دهد به آنچه (قرآن که) بسوی تو فرستاده (حق و راست است) در حالی که با علم و دانش خود (عالم و دانا است به شایستگی تو) آن را فرستاده و فرشتگان هم گواهی می‌دهند (به اینکه تو فرستاده خدایی و قرآن از نزد خدا آمده است) و بس است که خدا (بر آن) گواه باشد (از گواهی ندادن یهود اندوهگین مباش؛ زیرا پس از گواه بودن خدا به گواهی دادن دیگری احتیاج و نیازی نیست)

آیتی: ولی خدا به آنچه بر تو نازل کرد شهادت می‌دهد که به علم خود نازل کرده است و فرشتگان نیز شهادت می‌دهند و خدا شهادت را بسنده است.

باء در این آیه نیز معنای الصاق را در بر دارد. هیچ یک از مترجمان در این آیه به معنای تاکید و اتصال در حرف باء توجه نکرده‌اند و این تاکید و اتصال در ترجمه‌های آنها انعکاس نیافته

است. (نمودار شماره ۳)

۳. ﴿وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَبِيًّا﴾ (مریم: ۲۵).

در خصوص باء وارد شده در این آیه آراء گوناگونی وجود دارد، برخی معتقدند:

باء در این آیه زائد واقع شده است^۹ و برخی دیگر آن را برای تاکید الصاق فعل به مفعولش می - دانند.^{۱۰}

ابن عاشور نیز در تفسیر خود می‌گوید این باء برای تاکید الصاق فعل به مفعولش آمده است.^{۱۱} (نمودار شماره ۱)

خضری می‌گوید: زیادت باء در این آیه برای ارشاد مریم به این مطلب است که خودش به صورت مستقیم این عمل را انجام دهد و تنه درخت را بگیرد و تکان دهد بدون اینکه این کار را با پرتاب سنگ و یا چیز دیگر انجام دهد؛ زیرا مردم وسایل مختلفی را برای چیدن خرما به کار می‌گیرند و این تکان دادن مستقیم تنه درخت به دو امر می‌انجامد: اول اینکه هنگام تکان دادن حضرت مریم می‌تواند به تنه درخت تکیه دهد و این برای او که درد وضع حمل بر او عارض شده است کمک خوبی خواهد بود و دوم اینکه این تکان دادن مسقیم باعث بیشتر فرو ریختن خرما می‌گردد.^{۱۲}

بعضی دیگر معتقدند در این آیه «هزی» (تکان بده) معنی «امسکی» (بگیر) را در بردارد و با این باء آن را برای مریم مصور ساخته است به صورتی که می‌گوید که تنه درخت خرما را بگیر و آن را تکان بده و گاهی از تنه فاصله بگیر و گاهی به آن نزدیک شو.^{۱۳}

خداوند در این آیه با توجه به حالت جسمی حضرت مریم از باء استفاده کرده و از حالات این آیه بر می‌آید که این باء به معنای الصاق است چرا که به تکان دادن مستقیم و بدون واسطه درخت نخل اشاره دارد. به حضرت مریم وحی می‌شود که تنه درخت خرما را تکان بده تا برایت خرما تازه فرو بریزد و هیچ چیز بهتر و مفیدتر از خرما برای زن باردار نیست و از آنجا که حضرت مریم که درد زایمان بر او عارض گشته است و این امکان برای او وجود ندارد که از وسایل مرسوم چیدن خرما استفاده کند، مانند چوب و یا سنگ و حتی در صورت امکان بالا رفتن از درخت خرما، خداوند با در نظر گرفتن شرایط حضرت مریم به حضرت مریم اشاره می‌کند که به طور

مستقیم درخت خرما را بگیر و تکان بده و بای الصاق برای نشان دادن این مباشرت و گرفتن مستقیم تنه درخت در این آیه به خوبی ایفای نقش می‌کند و استفاده حضرت مریم از وسایل دیگر را نفی می‌کند.

خرمشاهی: و تنه درخت خرما را به سوی خود تکان بده تا بر تو رطب تازه چیده فرو ریزد.

مکارم: و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد.

اشرفی: و بکش بسوی خود تنه درخت خرما را که فرو می‌ریزند بر تو رطب تازه چیده.

فیض الاسلام: و (معجزه دیگر این است که) تنه درخت خرما را به سوی خود بجنبان تا برای تو خرمای تر و تازه بیفکند.

آیتی: نخل را بجنبان تا خرمای تازه چیده برایت فرو ریزد.

چنین معنای مباشرت و الصاق را در ترجمه‌ها به وضوح نمی‌توان یافت، اگرچه ترجمه فیض الاسلام و آیتی به دلیل استفاده از فعل جنباندن که دلالت بر عمل مستقیم دارد؛ می‌تواند در معنای مذکور گویاتر باشد. در حالی که افعال به کار گرفته شده در ترجمه‌های خرمشاهی و مکارم (تکان دادن) یا در ترجمه اشرفی (کشاندن) هر دو وجه با واسطه چیز دیگر یا بدون واسطه را تداعی می‌-

کند و جنبه واسطه مند بودن آن قوی‌تر است. (نمودار شماره ۳)

۴. ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا ۚ إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَّنَا عَلَي قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (قصص: ۱۰).

ابن عاشور در خصوص این آیه می‌گوید باء برای تاکید الصاق فعل به مفعولش آمده و یا اینکه فعل تبدی متضمن معنای تبوح (آشکار کردن) است یعنی از شدت ناراحتی و ترسی که بر مادر حضرت

موسی وارد شده بود نزدیک بود که امر موسی را آشکار کند.^۴ (نمودار شماره ۱)

ابوحیان در خصوص باء وارد شده در این آیه می‌گوید (لتبدی به) ابداء به معنای آشکار کردن و اظهار امری است و ظاهر ضمیر در (به) به حضرت موسی علیه السلام برمی‌گردد و گفته شده باء

زائد است و مفعول تبدی محذوف است، یعنی نزدیک بود که قول را آشکار کند و یا به سبب دور شدن از فرزندش نزدیک بود که رازش را فاش کند.^{۱۵}

خضری در کتاب خود با نام (من اسرار حروف الجر) می‌گوید در این آیه از باء می‌توان معنای الصاق را دریافت چرا که بر شدت ارتباط روحی و تعلق قلب به آن دلالت دارد گویی که این غمی که در اثر از دست دادن فرزند بر مادر حضرت موسی وارد شده همیشه در وجود او باقی مانده و از او جدا نشده است و زمانی که این ناراحتی و نگرانی بر او شدت یافت نزدیک بود که راز خود را آشکار کند و لصوق و مصاحبه در باء در قرآن کریم بر ارتباط محکم و سرنوشت یکسان و خطر مشترک دلالت می‌کند که بغیر از باء نمی‌توان این معنی را استنباط کرد.^{۱۶}

به نظر می‌رسد باء وارد شده در این آیه برای الصاق باشد؛ زیرا می‌خواهد شدت غم و اضطراب مادر حضرت موسی علیه السلام را به تصویر بکشد و این غم دوری از فرزند گویی مانند امری جدا نشدنی بر قلب مادر حضرت موسی چسبیده شده و قابل انفکاک نیست و هیچ چیز برای مادر کودک، سخت‌تر از جدا شدن از فرزند شیر خواره‌اش نیست به ویژه آن که سرنوشت نامعلومی در انتظار کودکش باشد و یا مانند حضرت عیسی به دست دشمنانش افتاده باشد و این غم با شدت تمام بر مادر حضرت موسی وارد شده بود و خداوند می‌خواهد این غم را با این باء به اوج برساند. این حرف برای نشان دادن این الصاق و چسبندگی مناسب است.

خرمشاهی: و دل مادر موسی به کلی [از امید و شکیب] خالی شد، چنانکه نزدیک بود، اگر دلش را گرم نمی‌کردیم که از باور دارندگان باشد، راز او را آشکار کند.

مکارم: (سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت و اگر دل او را (به) وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند!

اشرفی: و گردید دل مادر موسی ناآرام به درستی که نزدیک بود که آشکار کند آن را اگر نه بود که بستیم بر دلش تا باشد از گروندگان.

فیض الاسلام: و دل مادر موسی (چون شنید صندوق را گرفته‌اند و فرزندش در دست فرعون است، از صبر و شکیبایی) خالی و تهی شد، نزدیک بود (از بسیاری اضطراب و نگرانی) خبر موسی را آشکار کند (بگوید: او فرزند من است) اگر بر دل او (به سبب صبر و شکیبایی و ثبات و ایستادگی) ربط و وابستگی نمی‌دادیم (پس دل او را بصبر و شکیبایی ربط دادیم) تا ایمان آورندگان (به آن وعده‌ای که به او دادیم به اینکه فرزندت را به تو بازمی‌گردانیم) باشد.

آیتی: مادر موسی را دل تهی شد و اگر دلش را قوی نکرده بودیم که از مؤمنان باشد، نزدیک بود که آن راز را فاش سازد.

هیچ یک از ترجمه‌ها در ظاهر نتوانسته‌اند معنی دلالی شدت غم و اندوه مادر حضرت موسی علیه السلام را بیان کنند، شدت و حدتی که موجب می‌شود دل او همراه رازش بیرون ریزد و میزان تعلق این امر را به دل مادر بیان کند. در میان ترجمه‌ها ترجمه خرمشاهی و مکارم با توجه به قرائن مستفاد از کلمات مجاور تا حدودی معنای مورد نظر را انتقال می‌دهد؛ در ترجمه خرمشاهی «دل مادر موسی علیه السلام به کلی خالی شد چنانکه نزدیک بود راز او را آشکار کند» و در ترجمه مکارم تعبیر «قلب مادر موسی علیه السلام از همه چیز تهی گشت نزدیک بود مطلب را افشا کند» می‌تواند به شدت چسبندگی و اتصال این درد به دل مادر موسی علیه السلام اشاره داشته باشد که خالی شدن برابر با بیرون ریختن راز و درد درون او باشد. (نمودار شماره ۳)

۵. ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ (انسان: ۶)

باء در این آیه از دیدگاه مفسران معانی گوناگونی دارد از جمله اینکه:

باء زائد است، یعنی یشرَب بها و معنی آن این است از آب آن می‌نوشند؛ زیرا خود چشمه که نوشیدنی نیست، بلکه آب آن را می‌نوشند.^{۱۷} (نمودار شماره ۱)

برخی دیگر آن را برای الصاق دانسته‌اند چرا که کافور به شراب آنها آمیخته می‌شود، یعنی آبی که عباد الله از آن می‌نوشند با شراب مخلوط و همراه است و اصمعی عقیده دارد که این باء به معنای (من) تبعیضیه است.^{۱۸} (نمودار شماره ۱)

با بررسی معنایی که رازی و زمخشری از باء گفته‌اند می‌توان گفت باء برای استعانت واقع شده است؛ نه زائده.^{۱۹} (نمودار شماره ۱)

برخی معتقدند که باء معنای من را در بر دارد چرا که خود چشمه نوشیدنی نیست، بلکه از آب آن می‌نوشند و برخی از علماء نیز معنای آیه را بر مجاز حمل کرده‌اند و جام و یا ادات آن را به جای چشمه قرار داده‌اند و برخی دیگر می‌گویند «یشرب» معنای «پروی» را در ضمن خود دارد. در واقع از طریق تضمین «یشرب» را به معنای «پروی» گرفته‌اند و در این صورت «پروی» متعدی به باء شده است.^{۲۰}

خضری می‌گوید در این باء دلالت را می‌یابیم که به آرامی بیان می‌کند که چشمه در واقع استراحت گاه عباد الله است و مکانی که در آن روشنی چشم و سعادت نفس می‌یابند و جام در دستانشان است و آنها در کنار چشمه نشسته و می‌نوشند و زمانی که جامشان خالی گشت از آن چشمه پر می‌کنند و لذت شراب با لذت چشمه با هم ممزوج شده است و باء برای بیان الصاق آنها با چشمه و نزدیکی به آن آمده است.^{۲۱}

اگر چه باء در این آیه به نظر می‌رسد که به معنای تبعیه آمده باشد در این صورت معنای آیه این گونه می‌شود: بندگان خداوند از بخشی از آب چشمه می‌نوشند. در واقع امکان ندارد که عباد الله کل چشمه را بنوشند، بلکه قسمتی از آب چشمه را می‌نوشند. این معنای تبعیه در آیات دیگری در حروفی که زائده نیستند در قرآن واقع شده است.

خرمشاهی: چشمه‌ای که بندگان [درستکار] خداوند از آن می‌آشامند و روان می‌کنندش هرگونه بخواهند.

مکارم: از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند.

اشرفی: چشمه که می‌آشامند از آن بندگان خدا جاری می‌کنند آن را جاری کردنی.

فیض الاسلام: آن چشمه کافور چشمه‌ای است که بندگان خدا (همان نیکوکاران) از آن می‌آشامند (و آنان) آن چشمه را (بهر جا از منازلشان که خواهند) روان سازند روان کردنی آسان (بی‌مشقت و رنج).

آیتی: چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و آن را به هر جای که خواهند روان می‌سازند. در ترجمه‌های مورد نظر، اکثراً معنی تبعیض به صورت ضمنی لحاظ شده است و به کارگیری حرف «از» در همه ترجمه‌ها حاکی از این امر است؛ اما معنی دلالی الصاق و اتصال و مباشرت در نوشیدن آب چشمه که برخی بیان داشته‌اند در هیچ یک از ترجمه‌های مذکور امکان بروز نداشته است. (نمودار شماره ۳)

محمل‌های دلالی حرف جر «من»

حرف «من» نیز از دیگر حروفی است که ضمن استعمال فراوان در آیات به صورت زائده نیز مورد استفاده قرار گرفته و در معنای آن اختلاف نظر وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره: ۲۳)

در مورد من دوم این گونه نظر داده‌اند:

«ضمیر در (من مثله) جایز است بر آنچه نازل کردیم برگردد، یعنی: (من مثل القرآن) و همچنین جایز است به (عبدنا) برگردد؛ اگر بر آنچه نازل کردیم برگردد، یعنی (من مثل القرآن) واضح است که من ابتدائیه است یعنی ماخوذه من مثل القرآن (گرفته شده و ماخوذ از کتابی مثل قرآن) یا کتاب مثل القرآن و جار و مجرور صفت برای سوره است.»^{۲۲} (نمودار شماره ۲)

برخی می‌گویند این من تبعیضیه و یا برای تبیین و یا زائد است.^{۲۳} (نمودار شماره ۲)

و برخی معتقدند: اگر هاء در مثله به رسول صلی الله علیه و آله برگردد (من) ابتدائیه خواهد بود و اگر به قرآن برگردد در این صورت (من) زائد خواهد بود.^{۲۴}

گمان می‌رود این تحدی که در سوره بقره قرار گرفته است به نوعی تکرار تحدی در آیه ۳۸ سوره یونس است ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرْتَهُ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظُمُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ و در هر دو سوره فعل امر (فأتوا) آمده است و حال این سوال مطرح است آیا افزوده شدن (من) در سوره بقره بر شدت این تحدی افزوده است؟ این آیه تحدی با عبارت (مثله) صحیح‌تر و مختصرتر از عبارت (من مثله) است؛ زیرا در معنا متحد هستند و در این صورت من اضافه شده زائد می‌گردد و در قرآن حرف زائد که حذف آن بهتر از وجودش باشد نیست و یا کلمه‌ای که وجود و عدمش یکسان باشد؛ اما زمانی که این من را تبعیضه بگیریم گویی که گفته شده (فأتوا بسوره بعض مثله) در این صورت تساهل و سستی که در تحدی وجود دارد را قدرت می‌بخشد گویی که آنها از آوردن کلامی مانند قرآن به صورت کامل عاجز شدند از آنها خواسته شده است اگر می‌توانند حداقل سوره‌ای شبیه به برخی از سوره‌های قرآن از نظر اسلوب و معنا بیاورند. در این صورت در تحدی این آیه با وجود (من) به بالاتر از آن تحدی که در سوره یونس وجود دارد می‌رسد.^{۲۵}

خرمشاهی: و اگر از آنچه بر بنده خویش فرو فرستاده‌ایم، شک دارید، اگر راست می‌گویید سوره‌ای همانند آن بیاورید و از یاورانتان در برابر خداوند، یاری بخواهید. مکارم: و اگر در باره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - برای این کار، فرا خوانید اگر راست می‌گویید!

اشرفی: و اگر باشید در شکی از آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود پس بیاورید سوره‌ای مانند آن و بخوانید حاضرانتان را از جز خدا اگر هستید راستگویان.

فیض الاسلام: و (پس از دعوت به پرستش و توحید شروع به دعوت ایمان به قرآن کریم نموده): اگر شما در شک و دودلی هستید از آنچه (قرآن مجید که) بر بنده خود (حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاده‌ایم) می‌گویید: نمی‌دانیم آیا آن از جانب خدا است یا نه پس (با اینکه در

فصاحت و بلاغت بی‌مانند و در علم بیان و سخن یگانه‌اید) سوره‌ای (آیات چندی) مانند آن را بیاورید و مددکاران خود را جز خدا به کمک بخواهید اگر (در گفتارتان) راستگویانید. آیتی؛ و اگر در آنچه بر بنده خویش نازل کرده‌ایم در تردید هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید و جز خدای همه حاضرانتان را فراخوانید اگر راست می‌گویید.

معانی دلالی و ظرافت‌های بلاغی مورد نظر در این آیه در هیچ یک از ترجمه‌ها انعکاس ندارد. همچنین معانی ثانوی که برای «مثله» نقل نموده‌اند و ضمیر «هاء» را به پیامبر برگردانده‌اند در ترجمه یا شروح همراه آن دیده نمی‌شود. (نمودار شماره ۴)

معانی تبعیضی و تبیینی نیز در ترجمه‌ها وضوح و روشنی ندارد و از این جهت ترجمه این آیه و آیه ۳۸ سوره یونس در ترجمه‌ها مشابه است؛ تنها می‌توان اشاره به توضیحات داخل پرانتز در ترجمه‌های مکارم و فیض الاسلام داشت که در ترجمه این آیه که با «من» همراه است ترجمه مکارم در پرانتز آورده «دست کم» و فیض الاسلام عبارت «آیات چندی» را در پرانتز ذکر نموده - اند که این امر می‌تواند بر شدت تحدی و کمتر شدن درخواست مقابله به مثل در آیه دوم که زمان نزولش دیرتر است تاکید ورزد. در ترجمه‌های دیگر «من» زائد فرض شده و هیچ گونه معنای ضمنی و یا تأکیدی برای آن در ترجمه در نظر گرفته نشده است. (نمودار شماره ۴)

۲. ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ (انعام: ۴).

در خصوص من اول وارد شده در این آیه دیدگاه‌های زیر وجود دارد:

اکثرا آن را زائد و برای تاکید می‌دانند^{۴۶} (نمودار شماره ۲) البته با توجه به استعمال نکره در سیاق نفی می‌توان گفت (من) در این آیه برای استغراق است؛ زیرا خدا در صدد بیان این نکته است که کافران و منکران آن میزان در دین به لجاجت و عناد می‌پرداختند و آنقدر بر قلب‌هایشان زنگار نقش بسته بود که هر آیه‌ای از آیات خداوند بر آنها نازل می‌شد بدون تفکر در آنها، آن را انکار کرده و از آن رویگردان می‌شدند و من دلالت بر استغراق و فراگیری همه آیات نازل شده و رویگردانی مشرکان از آن دارد.

خرمشاهی: هیچ آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آنان [مشرکان] نیامد مگر آنکه از آن رویگردان بودند.

مکارم: هیچ نشانه و آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی‌آید، مگر اینکه از آن رویگردان می‌شوند.

اشرفی: و نمی‌آید ایشان را هیچ آیتی از آیت‌های پروردگارشان مگر آنکه باشند از آن رو گردانندگان.

فیض الاسلام: و (پس از آن کفار و مشرکین را بر اثر نیندیشیدن در این آیات و نشانه‌های خدا توبیح و سرزنش کرده می‌فرماید): برای (هدایت و راهنمایی) ایشان (کفار به راه راست) نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان نمی‌آید جز آنکه (از روی جهل و نادانی و عناد و دشمنی) از آن روی گردانند.

آیتی: و هیچ آیه‌ای از آیات پروردگارشان بر ایشان نازل نشد، جز آنکه از آن رویگردان شدند. به جز فیض الاسلام، همه مترجمان جنبه استغراقی معنای من را که بعد از نفی و قبل از نکره آمده، لحاظ نموده‌اند و تلاش کرده‌اند با آوردن کلمه «هیچ» فراگیری و شمولیت آن را بیان نمایند و تنها فیض الاسلام آن را کاملاً زائد دیده و معنای تأکیدی و شمولیت آن را در ترجمه نیاورده است. (نمودار شماره ۴)

۳. ﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (نور: ۳۰).

در مورد من وارد شده در این آیه مفسران نظرات مختلفی ارائه داده‌اند:

طبرسی نقل می‌کند که می‌گویند این من زائد است و برخی دیگر می‌گویند این من تبعیضیه است و برخی دیگر معتقدند که این من برای ابتدای غایت است^{۲۷} این امر را طباطبایی تأکید نموده می‌فرماید:

من در این آیه برای ابتدای غایت است و نه زائد و نه تبعیضیه و نه بیان جنس است و معنای آن چنین می‌شود: یا تَوَا بِالْغَضِّ آخِذَا مِنْ أَبْصَارِهِمْ.^{۲۸} (نمودار شماره ۲)

کسانی که «من» را تبعیضیه دانسته‌اند و مراد از آن را فرو بستن چشم از بعضی چیزها که حرام است دانسته‌اند.^{۲۹} (نمودار شماره ۲)

برخی «من» را زائده می‌دانند البته کسانی که زائده بودن من در جملات مثبت را جایز می‌دانند و برخی نیز آن را برای بیان جنس می‌دانند که البته هیچ چیز مثبتی نیامده تا این (من) بخواهد آن را تبیین کند. می‌توان این من را تبعیضیه دانست و مراد از آن فرو بستن چشم از اموری که حرام است و بسنده کردن به امور حلال و فرو بستن چشم را در بعضی از امور می‌طلبد. البته فرو بستن از امری که حرام است واجب است؛ ولی نگاه ناگهانی را می‌توان بخشید.^{۳۰}

از میان اقوال بیان شده در خصوص (من) می‌توان گفت رای به تبعیضیه بودن آن مورد قبول‌تر باشد؛ زیرا خداوند در قرآن اشاره کرده است که ما برای شما آسان‌گیری را می‌خواهیم نه سخت‌گیری را و اینکه فردی چشمش را از همه کس و همه چیز بیپوشاند در واقع نوعی تشدد و سخت‌گیری بیش از حد در دین است و خداوند نگاه به امور حلال را برای بندگان مباح ساخته است. پس خداوند نگاه به نامحرم را حرام ساخته و منظور از فرو بستن چشم در این آیه فرو بستن چشم از نگاه‌های آلوده به گناه است و من نشان می‌دهد برای بعضیت آمده است.

خرمشاهی: به مردان مؤمن بگو دیدگان [از نظر بازی] فرو گذارند و ناموسشان را محفوظ بدارند، این برای آنان پاکیزه‌تر است، بی‌گمان خداوند به آنچه می‌کنند آگاه است.

مکارم: به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرم) فروگیرند و عفاف خود را حفظ کنند این برای آنان پاکیزه‌تر است. خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

اشرفی: بگو مؤمنان را که فروگیرند دیده‌هایشان را و نگاه دارند عورت‌هایشان را. آن پاکیزه‌تر است ایشان را به درستی که خدا آگاه است به آنچه می‌کنند.

فیض الاسلام: (و چون وظیفه کسی که از اهل خانه‌ای برای دخول در آن اذن و فرمان می‌طلبد عفت و پاکدامنی است و لازمه آن چشم پوشاندن از نامحرم و نگهداری شرمگاه است، پیغمبر اکرم را تبلیغ و بیان کردن و وجوب آنها برای مرد و زن با ایمان امر نموده می‌فرماید: ای محمد صلی الله علیه و آله به مردهای اهل ایمان بگو: چشمهای خودشان را) از نگاه کردن به زنهای بیگانه بیوشانند و شرمگاه‌هایشان را (از دیدن ایشان و از دیدن مردها که آن نیز حرام و ناروا است) حفظ و نگهداری کنند که آن پوشاندن چشمها و نگهداری شرمگاهها برای آنان پاکیزه‌تر (بعفت و پاکدامنی - شان نزدیکتر) است و خدا به آنچه می‌کنند آگاه است (چیزی از کردارهایشان بر او پوشیده نیست، پس باید از او بپرهیزند).

آیتی: به مردان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرمگاه خود نگه دارند. این، برایشان پاکیزه‌تر است؛ زیرا خدا به کارهایی که می‌کنند آگاه است.

بسیاری از ترجمه‌ها «من» را زائد دانسته و در برگردان به آن توجه ننموده‌اند و با عبارت «چشمان خویش فرو گیرند» «فرو گیرند دیده‌هایشان را» این آیه را به زبان مقصد برگردانده‌اند و برخی دیگر به جنبه تبعیض مستفاد از «من» را در توضیحاتی که در پرانتز آورده‌اند تا حدی اشاره نموده‌اند. در ترجمه خرمشاهی عبارت «از نظر بازی» و در ترجمه مکارم «از نگاه به نامحرمان» در پرانتز آمده است و در ترجمه فیض الاسلام مشابه این تعبیر در متن اصلی آمده است: چشم - های خود را از نگاه به زنهای بیگانه بیوشانند.

برخی از معانی دلالتی دیگر که اهل زبان از حرف من استنباط می‌نمایند و آن شروع یک امر و ابتدائیت است و در این آیه اشاره به حفظ عفاف و حرمت‌ها با آغاز گری از دیده و چشم است در هیچ یک از ترجمه‌ها و شروع آن انعکاس ندارد. (نمودار شماره ۴)

۴. ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْنَا إِنَّا عَامِلُونَ﴾ (فصلت: ۵).

من وارد شده در این آیه به دو صورت تفسیر شده است:

اول: من ابتدائیه است یعنی حجاب از جانب ما و شما آغاز شده است و مسافت بین ما و شما با حجاب پر شده است.^{۳۱} (نمودار شماره ۲)

دوم: من زائد برای تاکید مضمون است.^{۳۲} (نمودار شماره ۲)

زمانی که «من» در این آیه زائده فرض گردد؛ در سیاق این آیه مبالغه‌ای در نپذیرفتن دعوت پیامبر از سوی مشرکان وجود دارد و اصرار بر عدم گوش فرا دادن به آنچه نازل شده است و فقط به اینکه در قلب‌هایشان پوششی باشد و در گوش‌هایشان سنگینی اکتفا نکرده‌اند و بین خود و بین رسول اکرم صلی الله علیه و آله حجابی قرار داده‌اند که مانع از رسیدن قرآن به گوش‌هایشان می‌گردد و بر این جهالت و اصرار افزودند به طوری که این حجاب را طوری قرار دادند که از جانب خود ایشان آغاز گردیده است تا اینکه هیچ نقطه خالی که پیامبر بتواند آن را با صدایش پر سازد وجود نداشته باشد و (من) به بهترین وجه در نشان دادن این حالت و توصیف آن ایفای نقش کرده است.

با توجه به تفسیر مفسران می‌توان این نتیجه را گرفت که این (من) ابتدائیه است؛ زیرا با این معنا دلالت بیشتری بر مفارقت و دوری مشرکان از پیامبر و عناد آنها با قرآن خواهد کرد؛ زیرا اگر این من ابتدائیه باشد سیاق آیه می‌رساند که این حجاب از جانب مشرکان ایجاد شده و تا پیامبر کشیده شده است، یعنی در واقع گناه و عناد آنها حجابی بین آنها و پیامبر قرار داده و منشاء گمراهی خود آنها هستند و (من) برای نشان دادن این ابتداء و انتها خواهد بود.

خرمشاهی: و گویند دل‌های ما از آنچه ما را به آن می‌خوانید در پوشش است و در گوش‌هایمان سنگینی‌ای و میان ما و تو حجابی است، هر چه خواهی کن که ما نیز کننده‌ایم.

مکارم: آنها گفتند: «قلبهای ما نسبت به آنچه ما را به آن دعوت می‌کنی در پوشش‌هایی قرار گرفته و در گوش‌های ما سنگینی است و میان ما و تو حجابی وجود دارد پس تو به دنبال عمل خود باش، ما هم برای خود عمل می‌کنیم!».

اشرفی: و گفتند دل‌های ما در حجاب است از آنچه می‌خوانید ما را به سوی آن و در گوش‌های ما سنگینی است و از میانه ما و میانه تو مانعی است، پس عمل کن به درستی که ما عمل می‌کنیم. فیض الاسلام: و گفتند: (ای محمد صلی الله علیه و آله تو ما را به کتاب خود و توحید و یگانه دانستن پروردگارت دعوت نموده و می‌خوانی در حالی که) دل‌های ما از آنچه تو ما را به سوی آن می‌خوانی در پوششها است و در گوش‌های ما ثقل و گرانی است (که مانع و جلوگیری از گوش دادن به سخنان تو است) و میان ما و تو پرده (مخالفت و ناسازگاری) است، پس (بر دین خود و بر ابطال و نادرست گردانیدن آئین ما) عمل و رفتار کن، البته ما (بر کیش خود) عمل کننده‌ایم. آیتی: گفتند: دل‌های ما از آنچه ما را بدان دعوت می‌کنی در پرده است و گوش‌ها مان سنگین است و میان ما و تو حجابی است. تو به کار خود پرداز و ما نیز به کار خود می‌پردازیم.

جنبه دلالتی و بلاغی «من» به کار رفته در آیه مذکور در هیچ یک از ترجمه‌ها مورد توجه قرار نگرفته است. نه مساله ابتدائیت این امر از جانب مشرکان به دلیل اعمال و افکارشان و نه مساله شدت این پرده و پوشش که تمامی مکان موجود بین آنها و پیامبر را پر می‌کند و تاثیر گذاری کلام وحی بر جای نمی‌گذارد. همه ترجمه‌ها من را کان لم یکن و زائد تلقی نموده‌اند و در تفسیر اشرفی با وجود شیوه تحت اللفظی آن شاهد حذف بخشی از آیه و ادغام آن در قبل هستیم که ضمن دادن معنی مجاوزت به من، وضعیت مکانی حجاب «بیننا و بینک» را حذف نموده است. (نمودار شماره ۴)

۵. ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾
(نوح: ۴)

مفسران درباره من وارد شده در این آیه چند نظر ارائه داده‌اند:

من تبعیضیه است و معنای آن این چنین می‌شود: اگر او را عبادت کنید و از او بترسید و از او اطاعت کنید برخی از گناهان شما آمرزیده می‌شود.

برخی عقیده دارند که این من زائده است و اگر زائد بودن من در جملات مثبت ثابت نشود این رای ضعیف خواهد شد. همچنین این که گفته‌اند من بیانیه است و یا برای ابتدای غایت است نیز قول ضعیفی است.^{۳۳} (نمودار شماره ۲)

گروه کثیری از مفسران می‌گویند من زائد و برای تاکید است و من در جمله مثبت اضافه شده است و جایز است من برای تبعیض باشد؛ یعنی تقدیر آن چنین می‌شود: یَغْفِرْ لَكُمْ بَعْضَ ذُنُوبِكُمْ (برخی از گناهان شما را می‌آمرزد)^{۳۴} (نمودار شماره ۲)

وعده آمرزش گناهان از جانب خداوند در آیات چندی از قرآن کریم وارد شده است و این آیات دو دسته هستند آیاتی که به مومنان وعده آمرزش و غفران می‌دهد و آیاتی که وعده آمرزش به کافران می‌دهد؛ اما آیاتی که در آن وعده آمرزش به مومنان و متقین داده می‌شود در قرآن بدون (من) آمده است، مانند این آیات ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (آل عمران: ۳۱)

و یا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (احزاب: ۷۰-۷۱) و یا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذْكَمَ عَلَيْكُمْ تِجَارَةٌ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (صف: ۱۰-۱۲) و آیات دیگر که وعده به آمرزش گناهان بدون حرف من واقع شده است.^{۳۵}

اما آیاتی که خطاب به کافران است و به آنها وعده آمرزش گناهان می‌دهد همراه با من آمده است مانند ﴿قَالَتْ رَسُولُهُمْ أ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَأَطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَاتُونَا بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ﴾ (ابراهیم: ۱۰) و یا ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ ءَامِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْرِكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ (احقاف: ۳۱) و آیات ذکر شده لفظ (من) در خطاب و وعده به کافران و

حذف آن در خطاب و وعده به مومنان جای تامل دارد و آن این است که خداوند می‌خواهد بین دو خطاب تفاوت قائل شود تا اینکه در این وعده بین دو گروه تساوی ایجاد نشود. بنابراین در هنگام خطاب به کافران در سوره نوح، احقاف و ابراهیم به آموزش برخی از گناهان به شرط ایمان آنها را وعده می‌دهد و آن بخشش گناهان جز ظلم به بندگان است؛ زیرا مقام کافر مقام قبض است نه بسط و کافران را در آموزش همه گناهان امیدوار نمی‌کند؛ برخلاف مقام مومن که مقام بسط و بارش باران رحمت و فضل است.^{۳۶}

در بسیاری از احادیث آمده است که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد و از همه حقوق می‌گذرد مگر پرداخت حق الناس و گناه ظلم به بندگان را مگر در صورتی که دین به صاحبان حق پرداخت و رضایت آنها به دست آورده شود^{۳۷} و از آنجا که این آیه خطاب به کافران و ظالمان است و کار ظالم اغلب ظلم به دیگران است، خداوند از (من) در معنای تبعیضیه استفاده کرده است و به آنها وعده داده است که برخی از گناهان شما آمرزیده می‌گردد، مگر گناهانی که نسبت به بندگان خداوند صورت گرفته است. در واقع این (من) بیان کننده تبعیض قائل شدن میان برخی از گناهان و آمرزیدن برخی از آنها به شرط ایمان است.

خرمشاهی: تا گناهانتان را برای شما ببامرزد و شما را تا سرآمدی معین واپس‌بدارد، چرا که اگر بدانید اجل الهی، چون فرا رسد، بازپس داشته نمی‌شود.

مکارم: اگر چنین کنید، خدا گناهانتان را می‌آمرزد و تا زمان معینی شما را عمر می‌دهد؛ زیرا هنگامی که اجل الهی فرا رسد، تأخیری نخواهد داشت اگر می‌دانستید!

اشرفی: می‌آمرزد برای شما از گناهانتان و پس انداز شما را تا مدتی معین به درستی که مدت مقرر خدا چون آمد، پس نمی‌افتد اگر باشید که بدانید.

فیض الاسلام: تا گناهان شما را ببامرزد و مردن شما را تا وقت نامبرده شده (و معین گردیده برای مردنتان) بیش اندازد (شما را به عذاب و شکنجه هلاک و تباه نگرداند) محققاً اجل و وقتی را که خدا (برای مردن شما) تعیین کرده چون بیاید به تأخیر نیفتد، اگر شما بدانید.

آیتی: تا گناهانتان را ببامرزد و شما را تا مدتی معین مهلت دهد؛ زیرا آن مدت خدایی چون به سر آید- اگر بدانید- دیگر به تأخیر نیفتد.

در ترجمه‌های مورد بحث این پژوهش، نقش «من» ندیده گرفته شده و با نگاه زائد داشتن به آن از بهره‌گیری آن در معنی احتراز شده است. به جز ترجمه اشرفی که به دلیل تحت اللفظی بودن حرف «من» به صورت «از» ترجمه شده که شاید بتواند معنی بعضیت را با خود حمل کند: «می‌آمرزد برای شما از گناهانتان». لذا اشکالی که بر سایر ترجمه‌ها وارد است این است که تفاوتی بین این آیه و آیاتی که غفران بدون من آمده قائل نشده‌اند و هر دو با یک سبک در ترجمه آمده است. (نمودار شماره ۴)

نتیجه‌گیری

با نگاهی جامع به همطرازی ترجمه با متن عربی قرآن که معنای دقیق آن از استنباطات نحوی و تفسیری مستفاد می‌گردد، موارد زیر که به نمونه‌هایی از آن در مثال‌های مذکور در متن اشاره شد، استخراج می‌گردد و نمودارهای پیوست وسعت آن را در ترجمه‌ها بیان می‌دارد. ترجمه‌های مورد نظر تحقیق توانسته‌اند تا حدودی با تفاسیر و معانی حروف (باء) و (من) هماهنگی داشته باشند؛ اما نسبت این هماهنگی‌ها متفاوت است. مثلاً میزان همطرازی ترجمه خرمشاهی در «باء» زائد ۶۵ درصد، ترجمه فیض السلام و آیتی ۵۵ درصد و ترجمه مکارم و اشرفی ۶۰ درصد است و این نسبت در ترجمه (من) زائد در ترجمه خرمشاهی و آیتی ۸۰ درصد، ترجمه مکارم و فیض الاسلام ۸۵ درصد و در ترجمه اشرفی ۶۵ درصد برآورده می‌شود و انتقال صحیح معنی در حرف زائد (من) بیشتر از حرف زائد (باء) به چشم می‌خورد.

با بررسی‌های آماری به دست آمده از میزان انعکاس تفاسیر در ترجمه‌ها آشکار می‌شود که ترجمه‌ها توانسته‌اند تا حد زیادی آیات را بر اساس معانی تفسیری ترجمه کنند؛ هرچند این میزان در حرف (من) زائد بارزتر است و از سوی دیگر میزان این هماهنگی با تفاسیر در معانی اصلی این دو حرف بیشتر و بهتر بوده است. طبق آمار مذکور، خرمشاهی در حرف (باء) زائد در انطباق با

تفاسیر توفیق بیشتری داشته و در حرف (من) زائد مکارم و فیض الاسلام بهتر عمل کرده‌اند و ترجمه‌های مذکور نکات بلاغی و ظرائف قرآنی را به شکلی مناسب‌تر منتقل ساخته‌اند.

از بررسی دلالت دو حرف جر (باء) و (من) در آیات منتخب مشخص می‌شود که باء و من که از دیدگاه برخی مفسران زائدند در معنا زائد نبوده و می‌توان معانی اصلی را از آنها استشمام کرد؛ زیرا این حروف اگر چه در معنا می‌توانند حذف شوند؛ ولی به صورت ضمنی بر یک یا چند معنا از معانی حروف دلالت می‌کنند. از طرف دیگر از سیاق آیات و کلمات و الفاظ ما بعد و ما قبل می‌توان به معنای مقصود از جانب خداوند در قرآن در خصوص این دو حرف پی برد و یا تضمین نهفته در آیات را به دست آورد. لذا می‌بایست مترجمان دقت بیشتری در مسائل دلالتی و معنی‌شناسی آن مبذول دارند تا بتوانند ترجمه دقیق‌تری ارائه دهند. این امر در آیات فقهی و احکام دقت فوق العاده و توجه خاصی می‌طلبد. با امعان نظر در معانی تاویلی آیات می‌توان گوشه‌ای از نکات ظریف قرآن را با دل و جان لمس کرد و به زیبایی‌های نهفته در استعمال این حروف پی برد. هر قدر مفسران و مترجمان به تبیین این نکات ظریف و دقیق در قرآن اهتمام ورزند از جوانب بیشتری از اعجاز این کتاب ارزشمند و یکتا پرده برداشته خواهد شد. از آنجا که زبان قرآن عربی است، درک این نکات بلاغی برای عرب زبانان آسانتر خواهد بود، لذا استخراج این بلاغت و اعجاز در زبان فارسی بر دوش مترجمانی است که به ترجمه قرآن اقدام می‌کنند و بر آنهاست برای راهیابی بیشتر و بهتر به مقاصد خداوند تبارک و تعالی در حرف حرف قرآن دقیق شوند و از آراء مفسران به خوبی بهره‌گیرند تا بتوانند این زیبایی‌ها را به نحو شایسته به زبان مقصد منتقل سازند.

پی نوشت‌ها:

۱. عکاشه، محمود، التحليل اللغوی فی ضوء علم الدلالة، ص ۱۰۵-۱۰۶.
۲. زجاجی، ابی قاسم، الايضاح فی علل نحو، ص ۴۴-۵۴.
۳. خطیب محمد عبد الفتاح، ضوابط الفكر النحوی، ج ۲، ص ۲۰۹.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۲، ص ۲۰۹؛ زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۲۳۷؛ طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۴؛ رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۹۴.
۵. ابن هشام الأنصاری، أبو محمد عبدالله، معنی اللیب عن کتب الأعراب، ص ۱۴۷-۱۴۸.
۶. زجاجی، ابی قاسم، الايضاح فی علل نحو، ج ۱، ص ۶۶۷.
۷. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۴، ص ۳۲۶.
۸. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۵۰۲.
۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۱۳.
۱۰. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۱۶، ص ۲۷؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۷۹۰.
۱۱. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۱۶، ص ۲۷.
۱۲. خضری، محمد الامین، من اسرار حروف الجر فی الذکر الحیکم، ص ۱۷۷.
۱۳. احمد بدوی، احمد، من بلاغة القرآن، ص ۸۰ و ۸۱.
۱۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۲۰، ص ۲۳.
۱۵. اندلسی ابی حیان محمد بن یوسف، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۸، ص ۲۸۹.
۱۶. خضری، محمد الامین، من اسرار حروف الجر فی الذکر الحیکم، ص ۱۷۳.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۱۱.
۱۸. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۲۹، ص ۳۵۴.
۱۹. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۳۰، ص ۷۴۴؛ زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۶۶۸.
۲۰. عکاشه، محمود، التحليل اللغوی فی ضوء علم الدلالة، ص ۱۱۲.
۲۱. خضری، محمد الامین، من اسرار حروف الجر فی الذکر الحیکم، ص ۱۹۷.
۲۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵۳؛ ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲۴. عکبری، حسین ابن ابی البقاء، التبیان فی علوم القرآن، ص ۲۰.

۲۵. خضری، محمد الامین، من اسرار حروف الجر فی الذکر الحیکم، ص ۳۴۵-۳۴۴.

۲۶. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۶، ص ۱۷؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۲۶؛ رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۸۳؛ زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۵.

۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۱۶.

۲۸. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۱۰.

۲۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۵؛ ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۱۸، ص ۱۶۳؛ رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۳۶۱.

۳۰. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۹، ص ۳۳۳.

۳۱. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۵۴۱؛ زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۱۸۵.

۳۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۲۵، ص ۱۰.

۳۳. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۷.

۳۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، ج ۲۹، ص ۱۷۶؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۴۳؛ رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۳۰، ص ۶۵.

۳۵. خضری، محمد الامین، من اسرار حروف الجر فی الذکر الحیکم، ص ۳۴۰.

۳۶. همان.

۳۷. همان، ص ۳۴۱.

منابع:

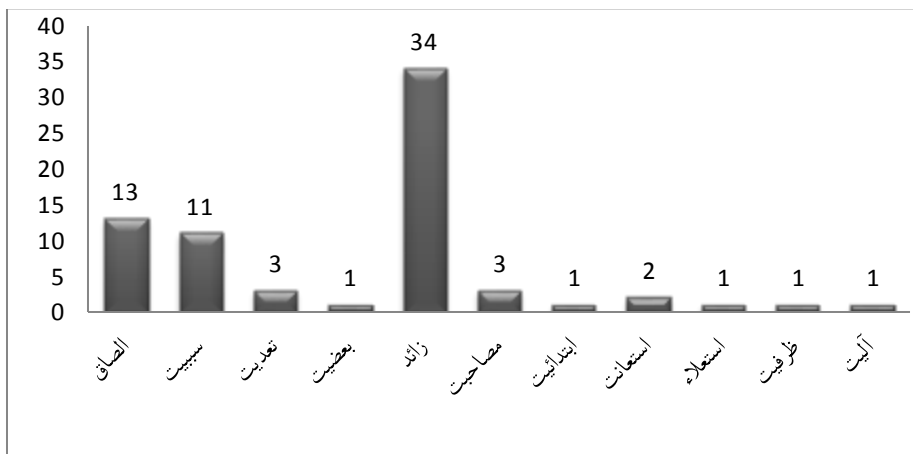
قرآن کریم.

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲. آیتی، عبدالمحمد، ترجمه قرآن (آیتی)، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴.
۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی جا، (قرن چهاردهم).
۴. ابن هشام الأنصاری، أبو محمد عبدالله، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۵.
۵. احمد بدوی، احمد، من بلاغة القرآن، مصر نهضة مصر، ۲۰۰۷.
۶. اشرفی تبریزی، محمود، ترجمه قرآن (اشرفی)، تهران، انتشارات جاویدان ۱۳۸۰ ش.
۷. اندلسی ابی حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت دار الفکر ۱۴۲۰ ق.
۸. خرمشاهی، بهاء الدین، ترجمه قرآن، پارس قرآن، بی تا.
۹. خضری، محمد الامین، من اسرار حروف الجر فی الذکر الحیکم، قاهره، مکتبه وهبه ۱۴۰۹هـ، ۱۹۸۹م.
۱۰. خطیب محمد عبد الفتاح، ضوابط الفکر النحوی، قاهره، دار البصائر، ۲۰۰۶.
۱۱. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، بیروت، احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۲. زجاج، أبو إسحاق إبراهیم السّری، اعراب القرآن، قاهره دار الکتب الاسلامیه، دار الکتب المصری، بیروت، دار الکتب اللبنانی ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م.
۱۳. زجاجی، ابی قاسم، الايضاح فی علل نحو، بیروت، دار النفائس، طبعه الثالثه ۱۹۹۷ م، ۱۳۹۹.
۱۴. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۵. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۱۷. عکاشه، محمود، التحلیل اللغوی فی ضوء علم الدلاله، مصر دار النشر للجامعات ۱۴۲۶هـ، ۲۰۰۵ م.
۱۸. عکبری، حسین ابن ابی البقاء، التبیان فی علوم القرآن، عمان، ریاض، بیت الافکار الدولیه ۱۹۹۸، ۱۴۱۹.

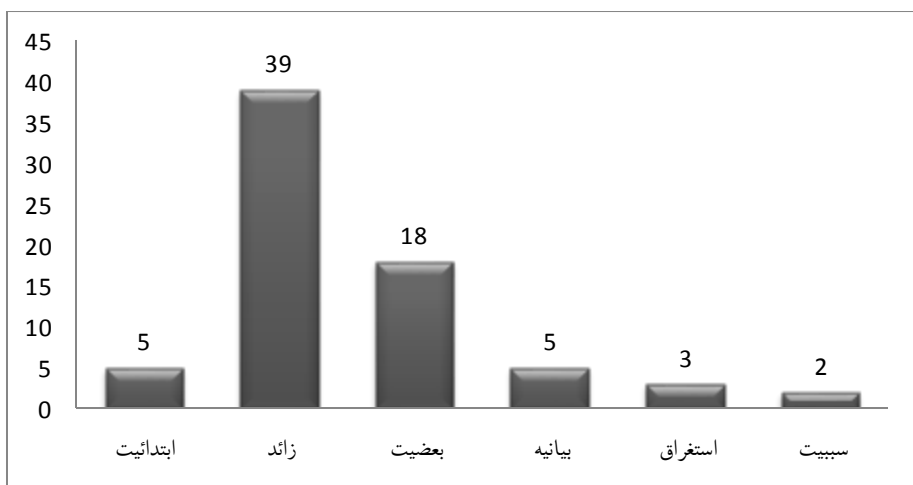
۱۹. فیض الاسلام، سید علی نقی، ترجمه و تفسیر قرآن عظیم، تهران، انتشارات فقیه ۱۳۷۸ ش.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن (مکارم)، قم، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) ۱۳۷۳ ش.

پیوست‌ها:

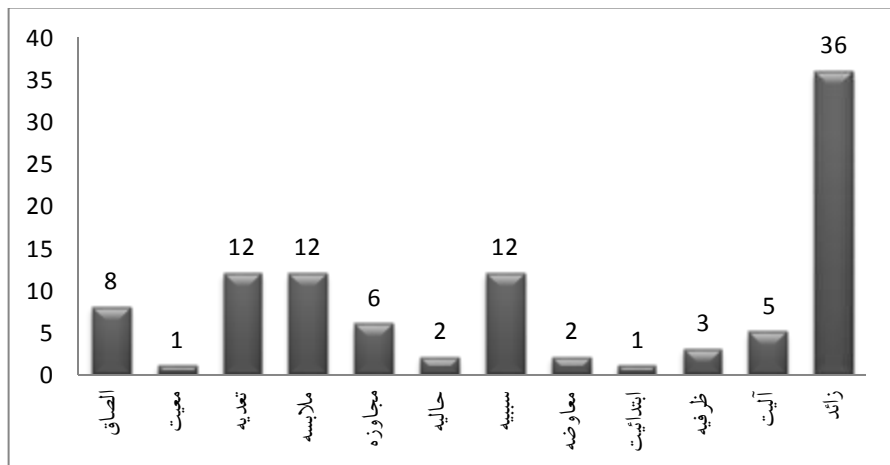
نمودار شماره ۱ (معانی باء زائد در تفاسیر)



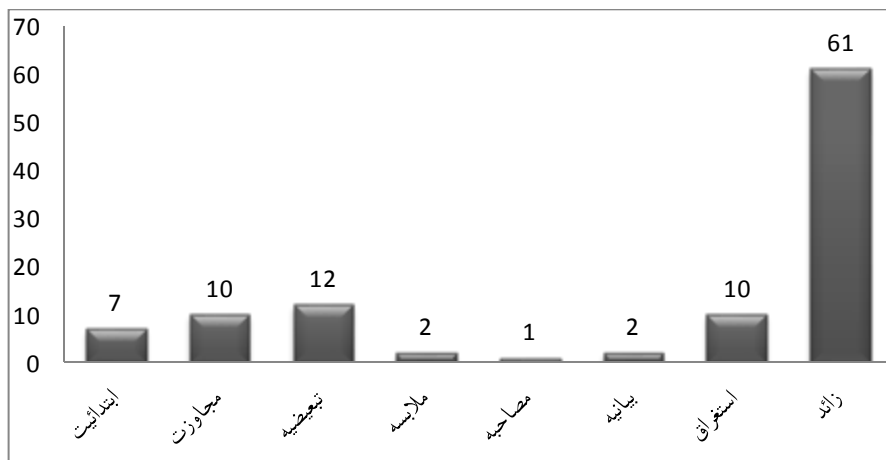
نمودار شماره ۲ (معانی من زائد در تفاسیر)



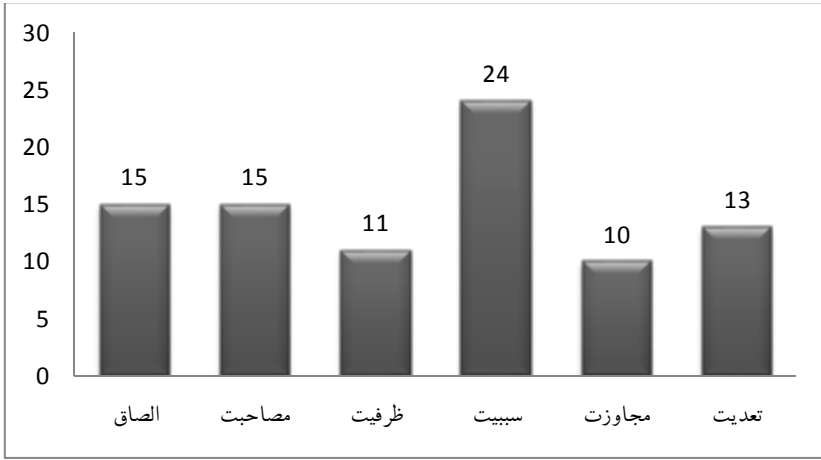
نمودار شماره ۳ (باء زائد در ترجمه‌ها)



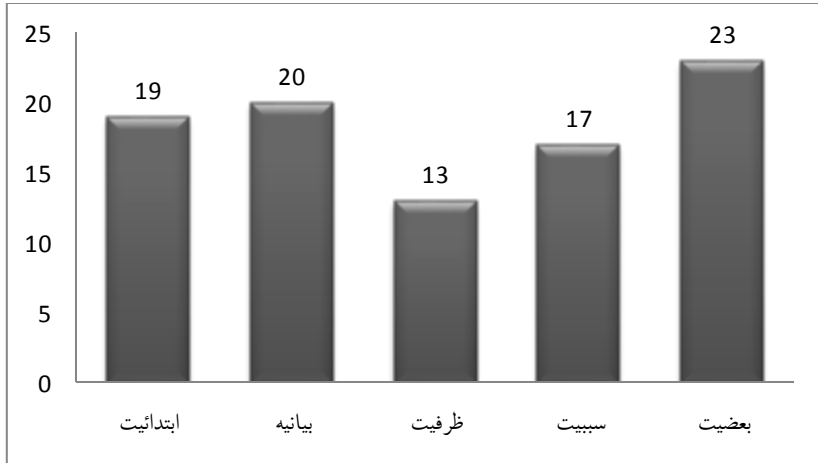
نمودار شماره ۴ (من زائد در ترجمه‌ها)



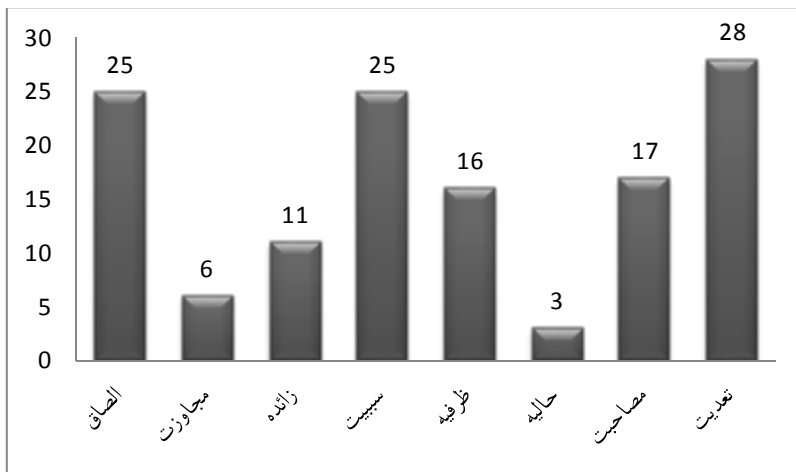
نمودار شماره ۵ (معانی اصلی باء در تفاسیر)



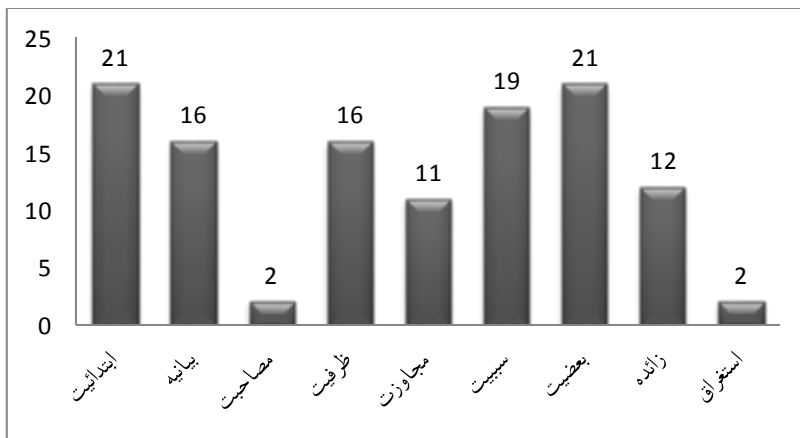
نمودار شماره ۶ (معانی اصلی من در تفاسیر)



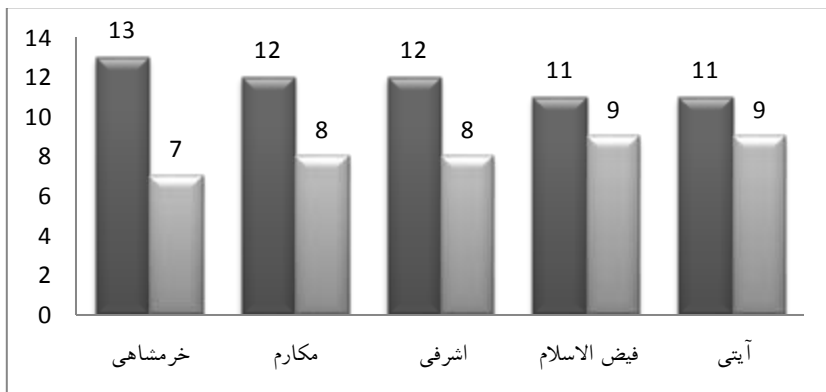
نمودار شماره ۷ (معانی اصلی باء در ترجمه‌ها)



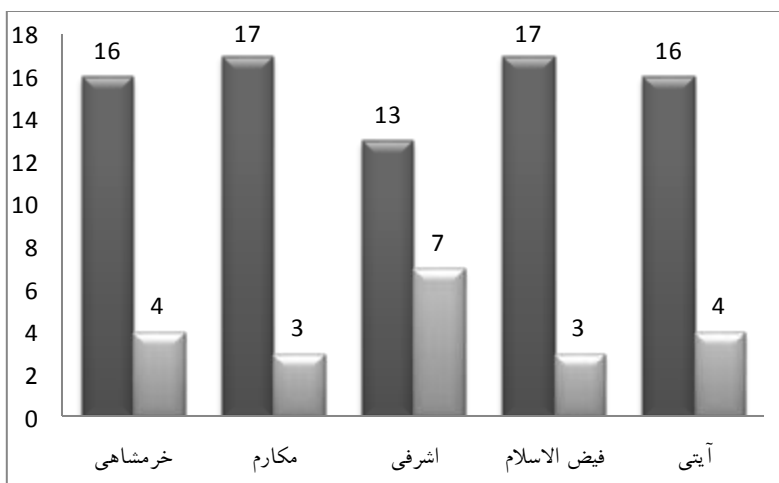
نمودار شماره ۸ (معانی اصلی من در ترجمه‌ها)



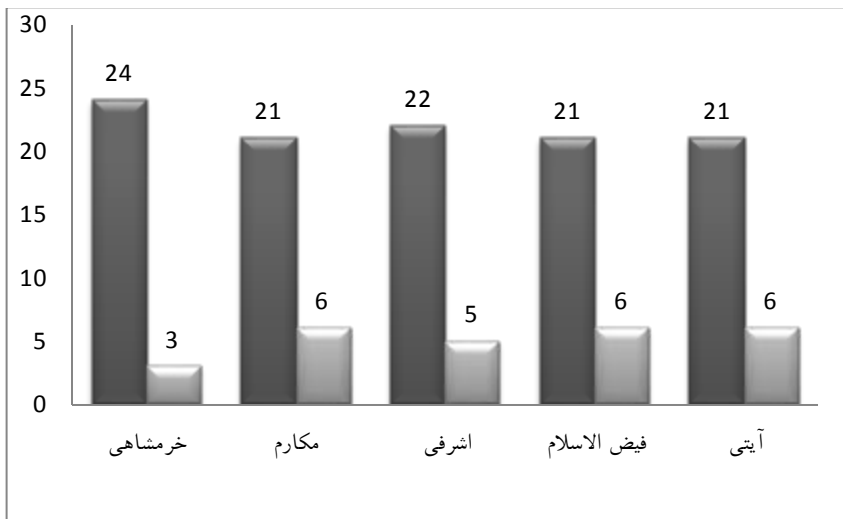
نمودار شماره ۹ (معانی تطبیقی باء زائد در ترجمه‌ها و تفاسیر)



نمودار شماره ۱۰ (معانی تطبیقی من زائد در ترجمه و تفسیر)



نمودار شماره ۱۱ (معانی تطبیقی باء اصلی در ترجمه و تفسیر)



نمودار شماره ۱۲ (معانی تطبیقی من در ترجمه و تفسیر)

